

عدل الهي

عدل الهي

بخش چهارم : عدل الهي

اصل چهل و چهارم

همه مسلمانان خدا را عادل مي دانند، و عدل يکي از صفات جمال الهي است. و پايه اين اعتقاد آن است که در قرآن، هرگونه ظلم از خدا نفي شده و او به عنوان «قائم به قسط» ياد گرديده است، چنانکه مي فرمايد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ (1)

خدا به اندازه ذره اي ستم نمي کند.

و نيز مي فرمايد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا (2)

خدا هرگز به مردم ستم نمي کند.

نيز مي فرمايد:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ (3)

خدا، فرشتگان و صاحبان دانش گواهي مي دهند که جز او خدائي نيست، و او قائم به قسط است.

گذشته از آيات ياد شده، عقل نيز به روشني بر عدل الهي داوري مي کند. زيرا عدل، صفت کمال است و ظلم صفت نقص؛ و عقل بشر حکم مي کند که خداوند همه کمالات را دارا بوده و از هرگونه عيب و نقصي در مقام ذات و فعل منزّه است.

اصولاً ظلم و ستم، همواره معلول يکي از عوامل زير است:

1. فاعل، زشتي ظلم را نمي داند (ناآگاهي).

2. فاعل زشتي ظلم را مي داند ولي از آنجا عدل ناتوان است يا به آن ظلم نيازمند است (عجز و نياز).

3. فاعل زشتي ظلم را مي داند و بر انجام عدل نيز تواناست، ولي چون شخصي حکيم نيست از انجام کارهاي ناروا باکي ندارد (جهل و سفاقت).

بديهي است که هيچکدام از عوامل مزبور در خداوند راه ندارد، ولذا افعال الهي، همگي عادلانه و حکيمانه است.

استدلال فوق در حديثي که از پيامبر گرامي (صلي الله عليه وآله وسلم) روايت شده آمده است (4)، شيخ صدوق روايت مي کند: فردي يهودي نزد پيامبر آمد و پرسشهايي را مطرح ساخت که از آن جمله راجع به عدل الهي بود. پيامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) در وجه اينکه خداوند ظلم نمي کند فرمود:

لِعِلْمِهِ بِقَبِيحِهِ وَإِسْتِغْنَائِهِ عَنْهُ.

خداوند چون به زشتي ظلم آگاه است، و نيازي نيز به آن ندارد، لذا ظلم نمي کند (5)

متکلمان عدليه هم در بحث عدل الهي به اين استدلال تمسک نموده اند (6)

با توجه به اين آيات، مسلمانان بر عدل الهي اتفاق نظر دارند، ولي در تفسير عدل خداوند اختلاف داشته و هر کدام يکي از دو نظريه زير را برگزيده اند:

الف - عقل انسان حسن و قبح افعال را درک کرده، فعل حسن را نشانه کمال فاعل، و فعل قبيح را نشانه نقص او مي داند. خداوند نيز از آنجا که بالذات واجد همه کمالات وجودي است، لذا فعل وي کامل و پسنديده است و ذات اقدسش از هرگونه فعل قبيح پيراسته خواهد بود.

يادآوري اين نکته لازم است که عقل هرگز در باره خدا حکمي صادر نمي کند و نمي گويد خدا «بايد» عادل باشد، بلکه کار خرد در اينجا کشف و واقعيت فعل خداوند است. يعني با توجه به کمال مطلق ذات حق و پيراستگي وي از هرگونه نقص، کشف مي کند که فعل او نيز در غايت کمال بوده و از نقص پيراسته است، و در نتيجه با بندگانش به عدل رفتار خواهد کرد. آيات قرآني ياد شده نيز، در حقيقت مؤيد و مؤکد چيزي است که انسان از طريق عقل درک مي کند، و اين همان مسئلهاي است که در علم کلام اسلامي به آن «حسن و قبح عقلي» گفته مي شود، و طرفداران اين نظريه را «عدليه» مي نامند که در پيشاپيش آنان اماميه قرار دارند.

ب - در برابر اين نظريه، نظريه ديگري وجود دارد که مدعي است عقل و خرد انسان از شناخت حسن و قبح افعال - حتي به صورت کلي - عاجز و ناتوان است، ويگانه راه شناخت حسن و قبح افعال، وحي الهي است! آنچه که خدا به انجام آن، دستور دهد حسن است، و آنچه که از آن نهي کند قبيح. بر پايه اين نظريه، چنانچه خدا فرمان دهد بيگناهي را به دوزخ بيغکنند يا گنهکاري را به پشت برند، عين حسن و عدل خواهد بود! اين گروه مي گویند اگر خدا را به عدل توصيف مي کنيم صرفاً از اين جهت است که در کتاب آسماني چنين صفتي وارد شده است.

اصل چهل و پنجم

از آنجا که مسئله حسن و قبح عقلي پايه بسياري از عقايد ما شيعيان است، ذيلاً به صورت فشرده به دو دليل از دلايل متعدد آن اشاره مي کنيم:

الف - هر انساني، بيرو هر مسلک و مرامي باشد و در هر نقطه از نقاط جهان زندگي کند، زيبايي دادگري و زشتي ستم، و همچنين زيبايي عمل به پيمان و زشتي پيمان شکنگي و حسن «پاسخ نيکي را به نيکي دادن» و قبح «در برابر نيکي بدگي کردن» را درک مي کند. مطالعه تاريخ بشر به اين حقيقت گواهي مي دهد، و تاکنون ديده نشده است که انسان عاقلي اين مطلب را انکار نمايد.

ب - چنانچه فرض کنيم عقل از درک حسن و قبح افعال بکلي ناتوان است، و انسانها بايد در شناخت حسن و قبح همه افعال، به شرع مراجعه کنند، ناگزير بايد بپذيريم که حتي حسن و قبح شرعي نيز قابل اثبات نيست. زيرا اگر فرض کنيم شارع از حسن يك فعل و زشتي فعل ديگر خبر دهد، ما نمي توانيم از اين خبر، به حسن و قبح آنها پي ببريم، مادام که احتمال کذب در اين سخن او مي دهيم. مگر اينکه قبلاً زشتي کذب و منزه بودن شارع از اين صفت زشت اثبات شده باشد، و آن هم جز از طريق عقل امکانپذير نيست (7)

گذشته از اين، از آيات قرآني استفاده مي شود که عقل بشر بر درک حسن و قبح پاره اي افعال توانا است. از اينروي خدای متعال خرد و وجدان آنان را به داوري مي خواند، چنانکه مي فرمايد:

أَفْتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (8)

آیا افراد مطیع را با مجرمان برابر می‌نهییم؟ شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟!

نیز می‌فرماید:

هلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ(9)

1 - نساء/40.

2 - در دعای روز جمعه آمده است: «وإنما يعجل من يخاف الفوت وإنما يحتاج إلي الظلم، الضعيف».

4 - كشف المراد، ص 305.

5 - یونس/44.

6 - آل عمران/18.

7 - توحيد صدوق، باب الأطفال، ذیل حدیث 13 (ص 397 - 398).

8 - عبارت محقق طوسی در تجرید الاعتقاد ناظر به این برهان است، آنجا که گفته است: «ولانتفاؤها مطلقاً لو ثبتا شرعاً»: اگر راه اثبات حسن و قبح منحصر در شرع باشد، حسن و قبح افعال به کلی منتفی می‌شود نه شرعاً و نه عقلاً ثابت نمی‌شود.

9 - قلم/35 - 36.

آیا پاداش احسان چیزی جز احسان است؟

در اینجا سؤالی مطرح است که لازم است به آن پاسخ گوئیم. خدا در قرآن می‌فرماید:

لَا يُسْتَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْتَلُونَ(10)

خدا در مورد کاری که انجام می‌دهد مور سؤال واقع نمی‌شود و این انسانها هستند که مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

اکنون سؤال می‌شود خداوند خود را برتر از آن می‌داند که از وی سؤال شود. بنا بر این هر فعلی از او صادر شود مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، در حالیکه بنا بر حسن و قبح عقلي اگر فرضاً خدا فعل قبیحی را انجام دهد، مورد سؤال قرار می‌گیرد که چرا انجام داد؟

پاسخ: علت اینکه خدا مورد سؤال قرار نمی‌گیرد این است که او حکیم است و از فاعل حکیم هیچگاه فعل ناروا سر نمی‌زند، و بیوسته حکمت ملازم با حسن فعل است، بنا بر این موضوعی برای سؤال باقی نمی‌ماند.

اصل چهل و ششم

عدل الهی در تکوین و تشریح و جزا تجلیات گوناگونی دارد، که ذیلاً به شرح هر یک می‌پردازیم.

الف - عدل تکوینی: خداوند به هر موجودی آنچه را که شایستگی آن را دارد عطا می‌کند، و هرگز استعدادها را در مقام افاضه و ایجاد نادیده نمی‌گیرد.

قرآن می‌فرماید:

رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ تَمَّ هَدْيِي (11)

پروردگار ما کسی است که نیازهای وجودی هر چیزی را به او عطا کرده و او را هدایت می‌کند.

ب - عدل تشریحی: خدا انسان را که شایستگی کسب کمالات معنوی را دارد، با فرستادن پیامبران و تشریح قوانین دینی هدایت می‌کند، و نیز انسان را به آنچه خارج از توان او است تکلیف نمی‌کند. چنانکه می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْقَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ(12)

خدا به دادگری و نیکی و دستگیری از نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و کار ناروا و ستم نهی می‌کند، شما را پند می‌دهد باشد که متذکر شوید. از آنجا که عدل و نیکی و دستگیری از بستگان، مایه کمال انسان، و آن سه فعل دیگر مایه سقوط اوست، سه فعل نخست را واجب ساخته و از سه فعل اخیر نهی کرده است.

همچنین در باره اینکه تکلیف الهی فراتر از توان انسان نیست می‌فرماید:

لَا يَكْلِفُ اللَّهُ تَقْسًا إِلَّا وُسْعَهَا(13)

خدا هیچ انسانی را جز به مقدار توانش تکلیف نمی‌کند.

ج - عدل جزایی: خدا هرگز به مؤمن و کافر، و نیکوکار و بدکار، از نظر پاداش و کیفر یکسان نمی‌نگرد، بلکه هر انسانی را مطابق استحقاق و شایستگی او، پاداش و کیفر می‌دهد. بر همین اساس، تا تکالیف خود را از هر طریق پیامبران به انسانها ابلاغ نکند و به اصطلاح اتمام حجت ننماید، هرگز آنها را مؤاخذه نمی‌کند، چنانکه می‌فرماید:

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا(14)

تا پیامبری را نفرستیم، هرگز عذاب نمی‌کنیم.

و نیز می‌فرماید:

وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا(15)

در روز رستخیز ترازوهای عدل را برپا می‌داریم، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود.

اصل چهل و هفتم

خدا انسان را آفرید و برای آفرینش او هدفی است. هدف از آفرینش انسان نیز همان رسیدن به کمال مطلوب انسانی است که در سایه عبادت و بندگی خدا تحقق می‌یابد. هرگاه هدایت و پذیرش انسان به چنین هدف در گرو انجام مقدماتی از طرف خداوند باشد، خدا آن مقدمات را انجام می‌دهد و در غیر این صورت، آفرینش انسان فاقد هدف خواهد بود. از این روی پیامبران را برای هدایت بشر ارسال نموده، و بینات و معجزات خود را در اختیار آنان قرار داده است. همچنین برای ترغیب بندگان به اطاعت و تحذیر آنان از معصیت، در متن پیامهای خویش وعده و وعید قرار داده است.

آنچه گفته شد خلاصه‌ای از «قاعده لطف» در کلام «عدلیه» است که خود از فروع قاعده حسن و قبح به شمار رفته و مبنای بسیاری از مسائل اعتقادی است.

10 - رحمن/60.

11 - انبیاء/23.

12 - طه/50.

قضا و قدر**اصل چهل و هشتم**

قضا و قدر از عقاید قطعی اسلامی است که در کتاب و سنت وارد شده و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند. آیات در باره قضا و قدر بسیار است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

قرآن در باره قدر می‌فرماید:

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (16)

هر چیزی را به اندازه آفریده ایم.

همچنین می‌فرماید:

وَأَنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (17)

چیزی نیست مگر اینکه گنجینه‌های آن نزد ما است، و ما جز به مقدار معلوم آن را فرو نمی‌فرستیم.

در باره قضا نیز می‌فرماید:

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (18)

هرگاه اراده قطعی خداوند به چیزی تعلق بگیرد، به او می‌گوید باش، پس آن چیز موجود می‌شود.

و نیز می‌فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلَكُمْ (19)

اوست که شما را از خاک آفرید، آنگاه اجلی را مقرر داشت.

با توجه به این آیات و نیز روایات متعددی که در این زمینه وجود دارد، هیچ مسلمانی نمی‌تواند قضا و قدر را انکار کند. هر چند معرفت تفصیلی به جزئیات مسئله لازم نیست، و اصولاً برای کسانی که آمادگی ذهنی برای فهم این گونه مسائل دقیق ندارند ورود در آن شایسته نمی‌باشد، چون چه بسا ممکن است در عقیده خود دچار اشتباه یا تردید شوند و به گمراهی افتند. از این جهت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خطاب به این گروه می‌فرماید:

طَرِيقٌ مُّظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرٌّ لِّلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ (20).

راهی است تاریک آن را نییماید، دریایی است ژرف در آن وارد نشوید، وراز الهی است خود را در کشف آن به تکلف نیاندازید.

البته هشدار امام مربوط به کسانی است که توان فهم این گونه معارف دقیق را ندارند، و چه بسا بحث درباره آن مایه گمراهی آنان می‌شود. شاهد بر این مطلب آن است که آن حضرت خود در موارد دیگر به تبیین قضا و قدر پرداخته است (1). لذا ما نیز در حدود معرفت خود با استفاده از قرآن و روایات و با کمک عقل به شرح آن می‌پردازیم:

اصل چهل و نهم

«قدر» در لغت به معنی اندازه و مقدار بوده، و قضا نیز به معنی حتمیت و قطعیت است (21)

امام هشتم (علیه السلام) در تفسیر قدر و قضا چنین می‌فرماید: قدر عبارت است از اندازه‌گیری شیء از نظر بقاء و فنا، و قضا همان قطعیت و تحقق بخشیدن شیء است (22) اکنون که معنی لغوی این دو واژه روشن شد، و دانستیم که اندازه‌گیری اشیا را «قدر»، و حتمیت و قطعیت آن را «قضا» می‌گویند، به توضیح معنای اصطلاحی این دو می‌پردازیم:

الف - تفسیر قدر

هر یک از مخلوقات، به حکم اینکه ممکن الوجود است، حدّ و اندازه وجودی خاصی دارد، مثلاً «جماد» به گونه‌های اندازه‌گیری شده و نبات و حیوان به گونه‌های دیگر. نیز از آنجا که هستی اندازه‌گیری شده هر چیز، مخلوق خداوند است، طبعاً تقدیر هم، تقدیر الهی خواهد بود. ضمناً این مقدار و اندازه‌گیری به اعتبار اینکه که فعل خداوند است، «تقدیر و قدر فعلی» نامیده می‌شود و به این اعتبار که خداوند قبل از آفریدن به آن عالم است، «تقدیر و قدر علمی» خواهد بود. در حقیقت، اعتقاد به قدر، اعتقاد به خالقیت خداوند به لحاظ خصوصیات

اشیا بوده و این تقدیر فعلی مستند به علم ازلی خداوند است، در نتیجه اعتقاد به قدر علمی، در حقیقت اعتقاد به علم ازلی خداوند است.

ب - تفسیر قضا

همانطور که یادآور شدیم، «قضا» به معنی قطعیت وجود شیء است. مسلماً قطعیت یافتن وجود هر شیء بر اساس نظام علت و معلول، در گرو تحقق علت تام آن شیء است، و از آنجا که نظام علت و معلول به خدا منتهی می‌گردد در حقیقت قطعیت هر چیزی مستند به قدرت و مشیت او است. این قضای خداوند در مقام فعل و آفرینش است، و علم ازلی خداوند در مورد این حتمیت، قضای ذاتی خداوند می‌باشد.

آنچه گفته شد مربوط به قضا و قدر تکوینی خداوند - اعم از ذاتی و فعلی - بود. گاه نیز قضا و قدر مربوط به عالم تشریح است. به این معنی که، اصل تشریح و تکلیف الهی قضای خداوند بوده است، و کیفیت و ویژگی آن مانند وجوب و حرمت و غیره نیز تقدیر تشریحی خداوند است. امیرمؤمنان در پاسخ فردی که از حقیقت قضا و قدر سؤال کرد، این مرحله از قضا و قدر را یادآور شد و فرمود: مقصود از قضا و قدر، امر به طاعت و نهي از معصیت، و قدرت بخشیدن به انسان نسبت به انجام کارهای خوب و ترک کارهای ناپسند، و توفیق دادن در تقرب به خداوند، و رها کردن گنهگار به حال خود و وعده و وعید است، اینها قضا و قدر خدا در افعال ما است (23)

اگر می‌بینیم در اینجا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ سائل، فقط به تشریح قضا و قدر تشریحی اکتفا ورزیده، شاید به پاس رعایت حال سائل یا حضار مجلس بوده است. زیرا در آن روز از قضا و قدر تکوینی و در نتیجه قرار گرفتن افعال انسان در قلمرو قضا و قدر، جبر و سلب اختیار برداشت می‌شد، به گواه اینکه حضرت در ذیل حدیث می‌فرماید:

وَأَمَّا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَا تَظَنَّهُ فَإِنَّ الظَّنَّ لَهُ مُحِيطٌ لِلْأَعْمَالِ.

جز این گمان دیگری مبر، زیرا چنان گمانی مایه حبط عمل می گردد. مقصود این است که ارزش افعال انسان بر پایه مختار بودن اوست و با فرض جبر در اعمال، این ارزش از بین می رود.

حاصل آنکه: مورد قضا و قدر، گاه تکوین است و گاه تشریح، و هر دو قسم نیز دو مرحله دارد:

1. ذاتی (= علمی)؛ 2. فعلی .

اصل پنجاهم

قضا و قدر در افعال انسان با اختیار و آزادی او کمترین منافاتی ندارد. زیرا تقدیر الهی در باره انسان همان فاعلیت و بیزه او است، و آن اینکه، او یک فاعل مختار و مرید بوده و فعل و ترک هر عملی در اختیار او است. قضای الهی در مورد فعل انسان قطعیت و حتمیت فعل است پس از اختیار و اراده او.

به تعبیر دیگر: آفرینش انسان با اختیار و آزادی آمیخته و اندازه گیری شده است، و قضای الهی جز این نیست که هرگاه انسان از روی اختیار، اسباب فعلی را پدید آورد، تنفیذ الهی از این طریق انجام گیرد.

برخی از افراد، گنهاری خود را مولود تقدیر الهی دانسته و تصور کرده اند جز راهی که رفته اند، راه دیگری در اختیار آنها نبوده است، در حالی که خرد و وحی این پندار را محکوم می کنند. زیرا از نظر خرد، انسان با تصمیم خود سرنوشت خویش را برگزیده است، و از نظر شرع نیز او می تواند انسانی شاکر و نیکوکار یا کفرانکننده و بدکار باشد، چنانکه می فرماید:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (24)

در عصر رسالت گروهی از بت پرستان، گمراهی خود را معلول مشیت الهی پنداشته و می گفتند اگر خواست خدا نبود ما بت پرست نمی شدیم! قرآن کریم پندار آنان را چنین نقل می کند:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ (25)

مشركان خواهند گفت: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان مشرك نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم.

سپس در پاسخ آنان می فرماید:

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافَوْا بِأَسْتَا (26)

پیشینیان نیز چنین دروغ گفتند، تا اینکه عذاب ما را چشیدند.

در پایان یادآور می شویم سنتهای کلی خداوند در جهان آفرینش که گاه به سعادت انسان و گاه به زیان و شقاوت او تمام می شود، از مظاهر قضا و قدر الهی است، و این بشر است که با اختیار خود یکی از آن دو را برمیگزیند. در این باره قبلاً نیز در بحث مربوط به انسان در جهان بینی اسلامی مطالبی بیان شد.

16 - انبیاء/47.

17 - قمر/49.

18 - حجر/21.

19 - بقره/117.

20 - انعام/2.

21 - نهج البلاغه، کلمات قصار/287.

22 - توحید صدوق، باب 60، حدیث 28، نهج البلاغه، کلمات قصار/88.

23 - مقایس اللغه، ج، ص 63، 93، مفردات راغب، ماده قدر و قضا.

24 - کافی، 1/158.

25 - توحید صدوق/380.

26 - انسان/3.

انسان و اختیار

اصل پنجاه و یکم

اختیار و آزادی انسان، واقعیتی مسلم و آشکار است، و انسان از راههای گوناگون می تواند آن را درک کند، که ذیلاً بدانها اشاره می کنیم.

الف - وجدان هر انسانی گواهی می دهد که او در تصمیم گیریهای خود می تواند یکی از دو طرف فعل یا ترک را برگزیند، و اگر کسی در این درک بدیهی تردید کند، هیچ حقیقت بدیهی را نباید پذیرا باشد.

ب - ستایشها و نکوهشهایی که در جوامع بشری - اعم از دینی و غیر دینی - نسبت به اشخاص مختلف انجام می گیرد، نشانه آن است که فرد ستایشگر یا نکوهشگر، شخص فاعل را، در کارهای خویش مختار تلقی می کند.

ج - چنانچه اختیار و آزادی انسان نادیده گرفته شود دستگاه شریعت نیز لغو و بی ثمر خواهد بود. زیرا اگر هر انسانی ناگزیر است همان راهی را بپیماید که قبلاً برای او مقرر گردیده و نمی تواند سر سوزنی از آن تخطی نماید، در آن صورت، امر و نهی، وعد و وعید، و پاداش و کیفر هیچگونه معنی نخواهد داشت.

د - در طول تاریخ پیوسته انسانهایی را می بینیم که در صدد اصلاح فرد و جامعه بشری بوده اند، و در این راه برنامه ریزیهای کرده و نتایجی گرفته اند. بدیهی است این امر با مجبور بودن انسان سازگار نیست، زیرا با فرض جبر همه این تلاشها بیهوده و عقیم خواهد بود.

این شواهد چهارگانه، اصل اختیار را حقیقتی مستحکم و غیر قابل تردید می سازد.

البته از اصل آزادی و اختیار بشر نباید نتیجه بگیریم که انسان، مطلقاً به حال خود رها شده، و خداوند هیچگونه تأثیری در فعل او ندارد. زیرا چنین عقیده‌ای، که همان تفویض است، با اصل نیازمندی دائمی انسان به خدا منافات دارد، و نیز دایره قدرت و خالقیت خداوند را محدود می کند. بلکه حقیقت امر به گونه دیگری است که در اصل بعد بیان خواهد شد.

اصل پنجاه و دوم

پس از رحلت پیامبر گرامی (صلي الله عليه وآله وسلم) از جمله مسائلي که در میان مسلمین مطرح گردید مسئله کیفیت صدور فعل از انسان بود. گروهی عقیده جبر را برگزیده و انسان را فاعل مجبور دانستند، و گروهی دیگر نقطه مقابل این نظریه را گرفته و تصور کردند که انسان موجودی به خود او واگذار شده است و افعال او هیچگونه انتسابی به خداوند ندارد. هر دو گروه، در حقیقت چنین تصور می کردند که فعل یا باید به انسان مستند باشد و یا به خدا؛ یا قدرت بشری باید مؤثر باشد، و یا قدرت الهی. در حالیکه در اینجا راه سوم نیز وجود دارد که امامان معصوم ما به آن ارشاد فرموده‌اند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

لا جبر ولا تفویض ولكن أمر بین الأمرین(25).

نه جبر در کار است و نه تفویض، بلکه چیزی است بین این دو.

یعنی، فعل در عین استناد به انسان، به خدا نیز استناد دارد، زیرا فعل از فاعل سر می زند، و در عین حال چون فاعل و قدرتش مخلوق خدا است، چگونه می تواند فعل از خدا منقطع گردد.

طریقه اهل بیت (علیهم السلام) در تبیین واقعیت فعل انسان، همان است که در قرآن کریم آمده است. این کتاب آسمانی گاه فعلی را در عین حال که به فاعل نسبت می دهد، به خدا نیز نسبت می دهد، یعنی هر دو نسبت را می پذیرد. چنانکه می فرماید:

وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (26)

آنگاه که تیر انداختی، تو تیر نیانداختی، بلکه خدا انداخت. مقصود این است آنگاه که پیامبر گرامی (صلي الله عليه وآله وسلم) کاری را صورت داد، او به قدرت مستقل خود این کار را انجام نداد، بلکه به قدرت الهی آن را انجام داد. بنا بر این هر دو نسبت صحیح و درست است. به عبارت دیگر، حول وقوه الهی در هر پدیده حضور دارد، مانند جریان الکتریسته در سیم برق که از کارخانه برق سرچشمه می گیرد، اما کلید را ما می زنیم و چراغ روشن می شود. و درست است که می گوئیم ما چراغ را روشن کردیم، و درست است که گفته شود: روشنی لامپ از جریان برق است.

اصل پنجاه و سوم

ما، در عین اعتقاد به اختیار و آزادی انسان، معتقدیم که خداوند از ازل از کار ما آگاه بوده است، و میان این دو عقیده منافاتی نیز وجود ندارد. کسانی که این دو را قابل جمع نمی دانند باید توجه کنند که علم ازلی خداوند بر صدور فعل از انسان «به طور اختیار» تعلق گرفته است، طبعاً چنین علم پیشین با آزادی انسان منافاتی نخواهد داشت. به دیگر سخن، علم الهی همان طور که به اصل صدور فعل از انسان تعلق گرفته، همینگونه بر کیفیت صدور فعل از وی (اختیار و انتخاب انسان) نیز تعلق گرفته است. یک چنین علم ازلی نه تنها با اختیار انسان منافات ندارد بلکه به آن استحکام و استواری می بخشد، زیرا اگر فعل از اختیار انسان سر نزند، در آن صورت علم خدا واقعاً نخواهد بود. چه، واقع نمایی علم به این است که به همان نحوی که به شیء تعلق گرفته، تحقق یابد. طبعاً اگر علم الهی به این تعلق گرفته است که فعل انسان، بطور اختیاری، از او صادر شود، یعنی انسان آزادانه این عمل را انجام دهد، در آن صورت باید فعل با همین ویژگی تحقق یابد، و نه با اضطرار و جبر.

25 - توحید صدوق/380.

26 - انسان/3.